



نوا توکلی‌مهر
معمار منظر، پژوهشگر شهری

«انحراف معیار در علم آمار و ریاضی یکی از شاخص‌های پراکندگی است که نشان می‌دهد به‌طور میانگین داده‌ها از مقدار متوسط، چه مقدار فاصله دارند. در مطالعات علمی، معمولاً داده‌های با انحراف معیار بیشتر از دو، به‌عنوان داده‌های پرت از تحلیل خارج می‌شوند»!

مدیریت شهری تهران در حوزه برنامه‌ریزی و طراحی شهری، بیش از یک دهه است که از وجود مأموریت‌های گوناگون و غیراستراتژیک، پراکنده و نامتجانس، در نتیجه افزایش تصمیم‌سازی‌های غیردانش‌بنیان و اولویت‌بندی‌هایی کمتر منطقی در توسعه شهر، رنج برده است. در یک کلام؛ مأموریت‌های برون سازمانی، انحراف معیارهای این دستگاه عظیم را در مسیر تعقیب مأموریت‌های واقعی و اصولی، به دکترز رسانده است. ویژگی‌های ساختاری و سازمانی شهرداری تهران، در ۵۰ سال گذشته، در اثر اتخاذ یک رویکرد آسیب‌شناسانه نسبت به الزامات و نیازهای شهر، به شکل کنونی خود درآمده است. به این معنا که دست‌کم از اوایل دهه ۴۰ شمسی، پدیده‌هایی معلوم؛ مانند مهاجرت‌های سیل‌آسا به شهرها و نواحی حومه‌ای، افزایش نرخ ساخت‌وسازهای شهری، آلودگی‌های مختلف زیست‌محیطی، اغتشاشات بصری و صوتی، غلبه روزافزون ترافیک سواره بر حیات پیاده‌روهای شهر و گسترش بی‌برنامه پهنه‌های شهری بی‌امان رخ نمایانده‌اند. از سوی دیگر مدیریت شهری همگام با بروز این پدیده‌های نامنتظره، بی‌آنکه به صرافت اصلاح و به‌روزرکن در ساختارهای مدیریتی خود با کمک‌گرفتن از مطالعات تطبیقی و تحقیقی (و نه نسخه‌برداری عین‌به‌عین از رویه‌های سایر کشورها) بيفتد، هر وهله، به اضافه‌کردن یک بازوی اجرایی جدید به ساختار قبلی خود، برای رفع مشکل تازه‌نمایان شده، چاره اندیشیده است. این بازوها در حوزه‌های عملکردی خود دارای مأموریت‌های مشابه، موازی یا گاه متناقض بوده و صرف انرژی مدیریتی برای هماهنگی و سازماندهی این بازوهای موازی‌کار، به‌یسا توان مجموعه را در حصول نتایج مقبول به فرسایش کشانده است. از دیگر پیامدهای چنین رشد و تومری در بدنه‌های مدیریتی می‌توان افزایش هزینه‌های بالاسری شهرداری، افت کیفیت نظارت کارشناسی و افزایش فساد اداری را نام برد، اما موضوع موردنظر نگارنده در فرصت اجمالی این متن، اشاره به فرصت‌های از‌دست‌رفته برای تدوین دانش بنیان مأموریت‌های سازمانی، اصلاح ساختارهای معیوب و افزایش توان کیفی و کمی بدنه‌های کارشناسی شهرداری، همچنین اولویت‌بندی الزامات شهر نه الزامات تبلیغاتی است.

به‌طورمثال، مراجع مربوط به الگوسازی و اجرا در طراحی و برنامه‌ریزی شهری در شهرداری تهران یا بهتر بگوییم مراجع مداخله‌کنکننده در لایه‌های مختلف کالبدی در فضاهای شهری مشخصاً شامل نهادهایی به این شرح می‌شوند؛ معاونت معماری و شهرسازی، معاونت فنی و عمرانی، سازمان زیباسازی شهر تهران و سازمان پارک‌ها و فضای سبز (از معاونت خدمات شهری) و چند شرکت با سازمان دیگر، مانند شرکت توسعه فضاهای فرهنگی از معاونت اجتماعی- فرهنگی و شرکت ساماندهی صنایع و مشاغل.

مأموریت‌های برون سازمانی، انحراف معیارهای بیشتر از ۲

نقدمدیریت شهری،ناممکن اماضروری



اولا که بسیاری از این سازمان‌ها و شرکت‌ها دارای مأموریت‌های مشابه و همجنس هستند که به‌راحتی و با تنظیم یک برنامه راهبردی قابل ادغام در یکدیگرند. قطعا وضعیت کنونی، علاوه بر تبعات موازی‌کاری و اتلاف سرمایه، سیستم کلان مدیریتی را از موازین یکپارچگی و انسجام دور کرده است. دوم اینکه، با وضعیت کنونی، عملا مسیر تحقق مدیریت دانش بنیان با ساختارهای اصلاح‌پذیر و مشارکتی، طولانی و دست‌یافتنی‌تر خواهد شد. به همه این موارد، تعریف و تبیین مأموریت‌های برون‌سازمانی و غیرمرتبط با شرح وظایف اصلی را نیز اضافه کنیم تا به حقیقت امر این انحراف معیار غیرقابل چشم‌پوشی پی ببریم. از مراجع اجرایی نام‌برده‌شده در سطور فوقانی در امر ارتقای کیفیت زیست شهری، می‌توان به سازمان زیباسازی و روند تعریف مأموریت‌های سازمانی آن اشاره کرد. با توجه به لزوم مداخله در مقیاس انسانی در سطح شهر و محدودیت‌های معاونت معماری و شهرسازی در این‌ خصوص (به دلیل محدودیت بودجه سالانه، سازوکار بوروکراتیک سازمانی، مقیاس مداخله در شهر که برنامه‌ریزی در مقیاس‌های پهنه‌ها و بلوک‌های شهری است)، شهرداری تهران در دهه ۱۳۸۰، بخشی از این مأموریت را به سازمان زیباسازی شهر تهران محول کرد. با توجه به سنخیت اهداف عملیاتی این سازمان با معاونت معماری و شهرسازی، عملا وجود این سازمان در معاونت خدمات شهری توجیه مدیریتی نداشت و ایده پیوستن این سازمان به معاونت معماری و شهرسازی مطرح شد. اما تحقق‌پذیری این امر مستلزم مطالعات و برنامه‌ریزی بیشتر بود که با تفویض اختیاراتی در مداخلات در طرح‌های شهری آغاز شد. محتمل بود در ادامه این تحولات و دگردیسی‌های مقتضی، نام سازمان نیز از یک عنوان نادرست (واژه زیباسازی) به نام مناسب‌تری، مرتبط با مأموریت‌های

لزوم استفاده از نمادهای معماری ایرانی در هتل سازی



مثل تهران که بیشتر پذیرای گردشگران تجاری است، مسلمان باید اماکن اقامتی خود را در راستای تأمین نیازهای فکری، روحی و کاری این شاخه از گردشگران شکل دهد. هتلی با بنای بلندمرتبه و بدنه شفاف در قالب یک حجم زیبا، مستحکم و خالاناه است که می‌تواند ذهن گردشگر را در قبال اقامت در آن به پویایی برساند.

به نظر شما آیا ایران برای موفقیت در صنعت هتلداری باید به طرح‌های سنتی و بومی پایبند باشد یا المان‌های بین‌المللی را رعایت کند؟ المان‌گرایی در معماری همیشه و همه‌جا بسیار مورد وثوق و علاقه معماران بوده است. اصولا اینبه با المان‌های معتبر و تاریخیچه رسمی، ذهن بیننده را به مکان و زمان حیات آن المان سوق می‌دهد. این یعنی خلق فضای مجازی در دید بیننده. گردشگر با دیدن المان در مکان استقرار خود اقدام به مطالعه و احساس نتیجه‌بخشی از سفر خود خواهد کرد و چه‌بسا این المان او را برای دیدن آثار اصلی آماده و مهیا خواهد کرد. بر این اعتقاد هستم که طراحی هتل‌ها در ایران برگرفته از رفتار ذهنی گردشگران باید صورت پذیرد. اگر این المان‌ها به صورت صحیح و بجا مورد استفاده قرار گیرند، همیشه مخاطب خود را خواهند داشت. تلفیق‌های بی‌هدف یا ترکیب‌های ناهمگون از مفاهیم سنتی و بین‌المللی، منتتها تأثیر خوبی بر گردشگر نخواهد داشت، بلکه منجر به کاهش تمایلات گردشگران نیز خواهد شد. متأسفانه باید اعتراف کرد امروزه خیلی از گردشگران تجاری به‌علت عدم تأمین امکانات موردنیازشان در این عرصه (فضاهای اقامتی – هتل‌ها) مجبور به استفاده از مکان‌های اقامتی غیراستاندارد و بعضا غیرقانونی می‌شوند. معماری ایرانی معماری غنی و سرشار است و بی‌نیاهت مورداحترام اندیشمندان در سرتاسر دنیاست ولی معماری بین‌المللی یک زبان مشترک در بین اقشار و آحاد مردم در دنیا محسوب می‌شود که می‌تواند کلیه افکار و آذهان را در خود پاسخگو باشد. بنای هتل یا یک مکان اقامتی، مبتنی بر جریانات حاشیه‌ای محل استقرار آن بنا شکل می‌پذیرد. برای پاسخ به این سؤال نمونه‌ای موردی را مطرح کنم که در مقایسه با موارد مشابه در کشور ما قابل‌تحلیل و بررسی باشد. ایتالیا از جمله کشورهای صنعتی در جهان اول محسوب می‌گردد که به‌لحاظ قدمت فرهنگی اگر از ایران امتیازاتی فراتر نداشته باشد، کمتر هم نیست. اکثر قریب‌به‌اتفاق گردشگران فرهنگی دنیا برای دیدن بناهای تاریخی در برنامه‌های خود ایتالیا را قطعا نامیده می‌کنند.پومبا نافته نماند تجارت و مراودات اقتصادی این کشور بسیار قابل توجه و گسترده بوده و در نوع خود یکی از بالاترین رتبه‌های این موضوع را در جهان دارد. حال سؤال را چنین مطرح کنیم: «یک گردشگر چه انتظاری را در بدو ورود به این کشور دارد؟» در پاسخ ابتدا باید نوعیت اهداف سفر گردشگر از زیبایی‌ی شود. یک گردشگر فرهنگی تشنه دیدن المان‌های فرهنگی است و درواقع به‌همین‌علت هم مبادرت به این سفر کرده است. پس او حتی از دیدن یک راننده تاکسی در فرودگاه یا با ارزش‌ها و المان‌های سنتی آن فرهنگ دچار هیجان و رضایت می‌شود. طبعاً این دیدگاه در

معماری

ادامه از صفحه ۱۰

از سیاست‌زدگی باریبی به میراث عروسکی جهان

بنابراین آنها یعنی عروسک‌ها و اشیا object شده، در طبقه‌بندی، جزء ابزار و کالا قرار می‌گیرند. از این پس تأثیر و موجودبودن عروسک‌ها و اشیا با متر و میزان «مارک‌خوردگی»، «کمیت» و «ارزش مادی»شان سنجیده می‌شوند و به بازار می‌آیند. دیگر یک عروسک از درون و باور انسان و در دستان مادران به هست نمی‌آید؛ پس او object (ی) خارجی است. اولین تغییر بنیادین در نسبت انسان با عروسک‌ها تفاوت شخصیت و فرهنگ آن عروسک با ماست؛ به‌ویژه برای کودکان این به معنی ترک زبان و فرهنگ خود و دریافت صورت عروسک بیگانه است که سبب تغییر باور و رفتار آیینی مردم می‌شود.

در اینجا انسان، خود، اعضای جامعه وزیان، اندیشه، لباس، آناتومی سرودن و تمام آنچه را که در ضمن آن است با تردید می‌نگرد و در پی تغییرش برمی‌آید. مصادیق جزئی این مجموعه رویدادها، توجه به صورت انسان به مفهوم فرمالیستی آن است. این فرمالیسم با آنچه در مکتب‌های فکری یونان باستان و حتی فلسفه و زیبایی‌شناسی معاصر درباره آن گفته‌اند، تفاوت دارد. منظور از این فرمالیسم، پنهان‌شدن «قسم» آن است و پدیدآمدن فرمی که جز «مقسّم» «بی‌قسم» نیست. انسان به فرم می‌گراید و خود، خود را در فرم می‌اندازد و او، یعنی انسان فرم‌شده از آن‌جا که بی‌قسم‌است، در جای بی‌هیچ روزه، ترک جمع و جمعیت می‌کند.

۴-باربی‌وسایست

مجموعه‌های باربی و انواع دیگر این گونه عروسک‌ها از ظاهری خاص برخوردارند. این ظاهر به مرور زمان حافظه تاریخی «باربی‌بودن» را ساخته و اکنون باربی متر و میزان زیبایی‌شناسی بسیاری از جوامع معاصر شده است. از زمان کودکی نه در پیرامون فرهنگ‌ها، بلکه در جایی بیرون و بیگانه، باربی و اندیشه «باربی‌بودن» حیات می‌یابد و رسانه‌های مدرن چنان قدرتی دارند تا بخشی از گذشته فرهنگی هر ملتی را تغییر دهند. بی‌شک پروژه باربی و نمونه‌های دیگر مانند آن، اولین‌های ساختارهای «یکسان‌سازی» و «جهانی‌شدن» بوده است. سیاست‌زدگی جوامع به‌ویژه کشورهای جهان سوم سبب شده است تا فرهنگ، مفهوم مجعول یابد؛ از یک‌سو اصرار بر پوشش خاص، اصالت رفتار و حفظ حرمت، با‌اورها و نظایر اینها می‌شود و از سوی دیگر چشم و گوش و هژمونی مسئولان بر ورود میلیون‌ها عروسک باربی و کالا‌های قاچاق بسته می‌شود.

این عروسک‌ها در فضای بی‌توجهی به عروسک‌های آیینی آرام‌آرام به اندیشه، زبان و فرهنگ مردم و به‌طور ویژه کودکان وارد می‌شوند و فرهنگی طراحی‌شده را انتقال می‌دهند. میزان مصرف مواد آرایشی، گرایش به رنگ موی بولوندد، عمل‌های بینی، اندام لاغر و تعادل‌دادن به فرم و سبکل خاص، نتایج آن است. میان باربی و تأثیرات فرهنگی او و اندیشه سیاسی برخی قدرتمندان رابطه‌ای تنگاتنگ است، زیرا برای کنارزدن فرهنگ و آیین مردم و بدنبال آن سیاستی‌کردن تمام امور اجتماعی نیاز است تا فرهنگ انسان فرهنگی را از او دور و او را با فرهنگ خود، بیگانه‌کنند. نمونه‌ها و مثال‌های فراوانی، مستند است که مسئولان سیاسی به‌ویژه آنان که سکان ارکان‌های فرهنگی را برعهده دارند، چگونه به مخالفت با بخش مهمی از آن یعنی عروسک‌ها و نمایش‌های عروسکی ایران هست یا آنچه در آخر برای خود و آیندگان خواهمی ساخت، شهری است که در آرماترین شکل آن سربه‌فلک‌کشیده از سیمان و فولاد ولی در اندیشه زایش و تنایش هویتی خویش مردود و حتی با آن در ستیز است؟

شهر

دریغ‌عشق که‌شدوباز نیامد....

داستان ۲قلعه

نگین نجارزلی:آبان سال گذشته، تبریز روزهای پرماجرایی را پشت سر گذاشت... خبری به غایت درجه عجیب و هولناک، شبانه موضوع داغ صحبت در گروه‌های تلگرامی شد، فیلم‌ها و تصاویر یک به یک به خبرگزاری‌های مختلف ارسال می‌شدند و تماس‌های شهروندان و دغدغه‌مندان میراث فرهنگی و تاریخی، توجه تهران را نیز همان شب به خود جلب کرد و شبانه مسئولان را راهی تبریز، ماجرا درباره ارگ علیشاه بود که بی‌سروصدا در تاریکی شب، بیل‌های مکانیکی را به جان آن، این نماد مقاومت و ایثار در برابر دشمنان این سرزمین، انداخته بودند. انکار هدف عینیت‌بخشیدن به شعار لوکوروبوزینه [وی به‌عنوان یکی از اولین پیشگامان معماری مدرن و سبک بین‌المللی مشهور است] که همان زندگی به سیاقی ماشینی در دنیای مدرن بود، تصمیم بر برپایی پارکینگی طبقاتی در عرصه بنای ارگ بود. همان زمان انجمن دوستداران میراث فرهنگی تبریز با تشکیل کارگروه شبانه و جمع‌آوری امضا در دو نامه جداگانه، یکی از رئیس‌جمهور محترم جناب دکتر روحانی و دیگری معاونت سازمان میراث فرهنگی کشور، دکتر محمدحسن طالبیان، خواستار رسیدگی فوری به امور و جلوگیری از انجام هرگونه عملیات عمرانی در این محوطه تاریخی- فرهنگی شدند. بلافاصله مرتضی آبدار نیز که به‌تازگی، به ریاست سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی تبریز انتخاب شده بود، در توضیحاتی خواستار حفظ آرامش شهروندان شد و بیان کرد که مسئولان همه این اتفاقات را رصد می‌کنند و رسیدگی فوری برای ساماندهی امور صورت خواهد گرفت و سکوتی سکین که پس از آن در تبریز و رسانه‌ها حکمفرما شد...؛ اما بولدورها و جرتقیل و بیل‌های مکانیکی خاموش، در حیاط و محوطه تاریخی- فرهنگی ارگ علیشاه، دلهره و ترس آتشی پنهان در زیر خاکستر را بر دل می‌انداخت و بیراه نیز نبود؛ زیرا پس از گذشت چندین ماه، یک بار دیگر، چند شب گذشته ارگ تبریز بار دیگر بر خود لرزید؛ اما این بار در سکوت خور و رسانه‌ای! اینکه در روزهای گذشته، بین تیم‌های بررسی موضوع و همچنین کارشناسان حفاظت و مرمت میراث چه گفتمانی صورت گرفته، چندان بر ما روشن نیست؛ اما آنچه شاهد هستیم، نتیجه‌ای است که گرفته شده است. چنانچه در آستانه تبریز ۲۰۱۸ و درحالی‌که کمتر از چهار ماه به هجوم ناگهانی گردشگران به این شهر باقی نمانده است، می‌شنویم که دیواره‌های ضلع جنوبی این بنا به صورت شبانه‌تخریب شده‌اند. پس از کش‌وفوس‌های فراوان آنچه درباره ارگ گفته شده است، شاید خود بتواند به‌عنوان فصولی از شیوه جدید مدیریت بحران در بافت تاریخی، فرهنگی و شاید هم فرسوده در کلاس‌های مرمت تدریس شود؛ احداث پارکینگ طبقاتی مشکلی برای ارگ ایجاد نخواهد کرد! مداخلاتی که در عرصه بنا و با آیین‌نامه‌های مرتبط را در وب‌سایت «ایکوموس» مطالعه کنید.

چمدان‌ها را می‌بندیم و این‌بار راهی دیار بهارنارنج و گل ترس می‌شویم. به مرکز شهر می‌رویم، بازار وکیل را امتداد می‌دهیم. از کنار رهگذرانی که برخی با قدم‌های تند و برخی با گام‌هایی که اندکی برای پرسیدن، ادویه‌ای، یادگاری و شاید عطری از جنس شیراز، از سرعت خود کاسته‌اند، می‌گذریم. بازار را رد می‌شویم و به ارگ می‌رسیم. اما شهر باید آرام باشد و همه‌چیز به قاعده؛ مثلا اگر درست همین زاویه دید با میهمانی ناخوانده و نظریده مخدوش شود، نه دیگران خواهی ایستاد و نه تعاملی را با محیط حس خواهی کرد. اندکی بالاتر از نگاه می‌کنیم، ارگ در زیر پوششی از آسمانی بتونی به نام هتل، در حال زندگی‌کردن است و اهالی که دل‌نگران از سیزدشن این مجموعه‌اند. اتفاقی که اگر به اندازه تخریب دیواره‌های تاریخی ارگ تبریز تلخ نباشد، کمتر نیز نیست. اگر قوانین و ضابطه‌های حفظ حرم جدی باشد، حتما با موضوعاتی از قبیل حفظ حرم بصری نیز مواجه خواهید شد. آنچه در شیراز و درباره ارگ کریم خان، تو گویی چندان هم اهمیتی ندارد. درست در همین جایی که ما ایستاده‌ایم، هتل آسمان نیز با تفرغنی که ناشی از همان پادفرهنگی می‌شود که طباطبایی به آن اشاره کرده بود، به ما ایستاده می‌خندد.

سؤالی که به ذهن متبادر می‌شود، پرسشی است که شاید در این شرایط، غرب نیز به نظر برسد، در کجا ایستاده‌ایم و راه را به کجا پیش گرفته‌ایم؟! تا چه حد توانسته‌ایم خود را به رهنمودهای رهبری و رسیدن به شهری ایرانی/ اسلامی که نشانه‌های فرهنگ و هویتی مردمان این دیار را در تارک خود به یادگار دارد، نزدیک شویم؟ یا به عبارتی چه شد که قالب شهرسازی که نه می‌توان نام خودی و نه ایرانی و اسلامی را بر آن نهاد، قالب شهرسازی ما شد؟ حال اینکه، جامعه‌ای فرهنگی، پویا و اندیشه‌ای «غیر عادت داده‌شده» همواره در تلاش است و می‌خواهد تا کالبد شهر اصل باشد و صدای اعصار شهر را در چهره انثری آن بازتاب دهد؛ اما «دفاع‌فرنگ» به اصالت روی خوش نشان نمی‌دهد و جوشش روح شهر را نمی‌پذیرد. در جوامعی متأثر از آسیب‌های این‌چنینی کالبد شهر وسیله‌ای است برای تحقق اهداف سیستم سرمایه‌داری و به اعتبار نتیجه هویت اسلامی/ ایرانی از شعوری که بر آن استوار شده است، تنزل می‌کند به شعار در محافل و دورهمی‌ها؛ دیسکوری که سنجاقش کردیم به جامعه‌ای که مدت‌هاست، «فرهنگ» اصل ملی و اعتقادی آن تا جانب گروه‌هایی نفوذ «بی‌اعتبار» می‌شود... بی‌اعتبار از آن‌رو که فرهنگ دیگر در پیوند با زندگی روزمره شهری ما به صورتی عملی تعریف نشده است. بی‌اعتبار از آن جهت که فرهنگ اصیل ایرانی/ اسلامی، گویی در حال فراموشی است و حضور مردم در بطن این «تأثیر» [embodiment] خالی شده است... در اینجا یاد سخن ایوانا کلیما در کتاب «روح پرآ» می‌افیم «...در این کشور، همه احساس می‌کنند که کلاه سرشان رفته است و بنابراین فکر می‌کنند که حق دارند بر سر دیگران کلاه بگذارند...».

به‌راستی پشت‌کردن به ذائقه اصیل عموم و فرهنگی که ریشه در زبان طبیعی فهمندگان محیط خویش دارد، آیا نتیجه‌ای جز ویرانی و نابودی در پی خواهد داشت؟ داستان دو قلعه‌ای جز ایستادند و ایستادگی کردند در برابر دشمنان این سرزمین تا با امروز خود را با نام ایرانی و مسلمان شناسیم، به کجا ختم خواهد شد؟! آیا پایانی خوش برای این ناکجا آباد که بس سرد و مخوف می‌نماید، هست یا آنچه در آخر برای خود و آیندگان خواهمی ساخت، شهری است که در آرماترین شکل آن سربه‌فلک‌کشیده از سیمان و فولاد ولی در اندیشه زایش و تنایش هویتی خویش مردود و حتی با آن در ستیز است؟